

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی
۱۱ سپتمبر ۲۰۲۱

چهاردهمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهلم!

روز پنجشنبه هجدهم شهریور ۱۴۰۰ برابر با نهم سپتامبر ۲۰۲۱ جلسه دادگاه حمید نوری، متهم به مشارکت در اعدام هزاران زندانی سیاسی، ادامه یافت.

در این جلسه دادگاه، محسن اسحاقی از جان به دربرندگان زندانیان دهه شصت شمسی به عنوان شاکی در جایگاه قرار گرفت و به سوالهای دادستان پرونده پاسخ داد. محسن اسحاقی، ششمین شاهد و شاکی پرونده حمید نوری شهادت خود را ارائه کرد.

اما در ابتدا و قبل از محسن اسحاقی، در ادامه شهادت روز گذشته سیامک نادری، یکی از مواردی که وکیل مدافع حمید نوری از وی سوال کرد، به برخورد نادری با خیرالله جلالی در راهروی مرگ مربوط می شد. او از نادری پرسید که آیا مطمئن است جلالی همان روز اعدام شده است؟ نادری گفت که از اعدام جلالی در آن روز خبر ندارد، اما وقتی بازماندگان را برگرداندند خیرالله جلالی در میان آنان نبوده است.

مورد دیگری که وکیل مدافع حمید نوری با سیامک نادری در میان گذاشت، موضوع کانتینر حمل اجساد است که نادری در شهادت خود به دیدن آنها اشاره کرده بود. وکیل مدافع نوری درباره جا و نحوه دیدن این کانتینر و این که آیا اجساد در آن بوده اند یا چیز دیگری، تشکیک کرد.

وکیل مدافع نوری در ادامه نقشه های از زندان را که سیامک نادری در بازجویی پولیس سویدن کشیده است به نمایش گذاشت و بر اساس آن از نادری سوال کرد. نادری در پاسخ گفت بیش تر از ایرج مصداقی در زندان گوهردشت بوده است و این زندان را به خوبی می شناسد. او خطاب به وکیل مدافع گفت جزئیات بازجویی های یک سال و نیم پیش در نزد پولیس را به خاطر ندارد، اما اگر سوال به شکل دقیق و مشخص از او پرسیده شود، پاسخ خواهد داد. وکیل مدافع حمید نوری روی نقشه کشیده شده توسط سیامک نادری بحث کرد و نادری در پاسخ گفت که آن نقشه را خیلی سریع کشیده و تنها یک نمای شماتیک است.

سیامک نادری در پایان صحبت هایش گفت که به دلیل کمبود وقت از سه مورد شکنجه که از ناحیه حمید نوری متحمل شده، گذشته و به آنها اشاره نکرده است.

بعد از خاتمه شهادت سیامک نادری، جلسه دادگاه با شهادت محسن اسحاقی، زندانی سیاسی سابق ادامه یافت. پیش از این که محسن اسحاقی شهادت خود را ارائه دهد رئیس دادگاه روند دادرسی را برای او توضیح داد. با پایان توضیحات

رئیس دادگاه، وکیل مدافع محسن اسحاقی او را معرفی کرد: «محسن اسحاقی، متولد ۱۹۶۴ در ایران. دو برادر دیگر هم دارد مهدی و منوچهر اسحاقی که آنان هم زندانی بوده‌اند و در این پرونده حضور دارند.»

وکیل اسحاقی گفت: محسن اسحاقی یکبار در مقابل هیات مرگ قرار گرفته است، او سال ۱۹۹۹ از ایران خارج شد و از سال ۲۰۰۰ در آلمان زندگی می‌کند.

پس از سخنان وکیل مدافع، رئیس دادگاه به محسن اسحاقی گفت از حالا دادستان از او سؤال خواهد کرد و جریان گفت‌وگوها به شکل صوتی و تصویری ضبط می‌شود. دادستان به محسن اسحاقی توضیح داد که ابتدا چند سؤال کوتاه و کنترولی از او می‌پرسد و سپس روایت او را خواهد شنید. او از اسحاقی خواست که میان دیده‌ها و شنیده‌هایش تفکیک قائل شود و اگر موردی را با توجه به گذر زمان به‌خاطر نمی‌آورد، می‌تواند با آسودگی اعلام کند که یادش نمی‌آید.

اسحاقی در سن ۱۸ سالگی در سال ۱۳۶۲، ۱۳ ماه پس از دستگیری به اتهام هواداری سازمان مجاهدین خلق، شرکت در تظاهرات و ضدیت با نظام به ده سال حبس محکوم شد. وی از سال ۱۳۶۵ تا چند ماه پس از اعدام‌ها در سال ۶۷ در زندان گوهردشت بود.

در این جلسه محسن اسحاقی شهادت داد که در جریان قیام دانشجویی در سال ۱۳۷۸ شرکت کرده و در آخرین روز اعتراضات کوی دانشگاه (همان روزی که سرکوب خونین دانشجویان رخ داد) هنگامی که دانشجویان قصد حرکت به سمت صدا و سیما دولتی ایران را داشتند، حمید نوری و مجید قدوسی را دیده که در ابتدای صف بودند و معترضان را به سمت دانشگاه کشاندند.

شاهد در پاسخ به سؤال وکیل مدافع برای توضیح بیشتر گفت: «حمید نوری آن‌ها را به قتل‌گاه برد.»

محسن اسحاقی شهادت داد که بارها با حمید نوری برخورد داشت و یکبار نیز در برابر هیات مرگ و حسینعلی نیری قرار گرفت و مرتضی اشراقی و مصطفی پورمحمدی را نیز شناخت. وی همچنین شهادت داد که با اعلام برائت از سازمان مجاهدین و نوشتن ندامت‌نامه از اعدام رهائی پیدا کرد.

او گفت، شرط دادستانی تهران برای آزادی زندانی مصاحبه کردن بود و از برخی مصاحبه می‌گرفتند و از برخی نمی‌گرفتند، اما شرط پذیرش، مصاحبه بدون چون و چرا بود. شاهد ضمن اشاره به وضعیت ساختمان و بندها به محل بندهای زندانیان عادی و اعتراض زندانیان سیاسی نسبت به همبند و هم‌سلول شدن با آن‌ها پرداخت.

اسحاقی با اشاره به حمید عباسی گفت، او یکی از مسؤولانی بود که «بچه‌ها» را به خط می‌کرد و به راهروی مرگ و هیات مرگ می‌برد و فرد دیگر ناصریان، مقام بالادستش، بود. این جلسه دقایقی به دلیل بغض و گریه شاهد متوقف شد.

شاهد دادگاه درباره شروع اعدام‌ها گفت که مسؤولان زندان گوهردشت اعلام کردند که آن‌ها را به خاطر مشکل فاضلاب منتقل می‌کنند، مشکلی که اصلاً وجود نداشت. اسحاقی گفت: «مدت کمی قبل از این، جمهوری اسلامی قطع‌نامه را پذیرفته بود و من شخصاً احساس خوبی نداشتم چون قبلاً هم باز زندانی‌ها را جداسازی کرده بودند.»

اسحاقی به نماز جمعه‌ای به امامت علی خامنه‌ای، رهبر فعلی جمهوری اسلامی، اشاره کرد و گفت خامنه‌ای در نماز جمعه گفت: «در برخی زندان‌ها گروهکی شورش کرده‌اند و حتی زندان را آتش زده‌اند...»

اسحاقی گفت: همان موقع به دوستم گفتم همه ما را می‌کشند. برادران اسحاقی در جریان اعدام‌ها، در زندان گوهردشت همبند بودند.

دائی اسحاقی‌ها هم در جریان اعدام‌ها از زندان اوین به زندان گوهردشت منتقل شد. دائی بزرگ محسن اسحاقی در سال ۱۳۶۰ اعدام شده است.

محسن اسحاقی در آغاز سخنانش گفت که سال ۱۳۶۲ و ۱۳ ماه پس از دستگیری، به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین، شرکت در تظاهرات و ضدیت با نظام به ۱۰ سال حبس محکوم شده است: «یک ملا، آخوند یا روحانی - هر چه که در ایران می‌گویند- آمد و این حکم را برای من خواند، بعد برگه را داد تا من امضاء کنم. آن‌جا چیزی به من ندادند اما بعد در زندان قزل‌حصار این حکم را به من ابلاغ کردند.»

محسن اسحاقی در ادامه به حضورش در زندان قزل‌حصار اشاره کرد و سپس به انتقالش به زندان گوهردشت و حضورش در این زندان پرداخت.

دادستان از وی پرسید: آیا کتاب‌های ایرج مصداقی را خوانده است؟

محسن اسحاقی گفت: «خیلی کم. لزومی نداشت چون ما خودمان نقش‌های اصلی داستانیم.»

دادستان در ادامه نقشه‌ای از زندان گوهردشت از کتاب ایرج مصداقی را به نمایش گذاشت و از اسحاقی خواست محل بندی را که او در آن زندانی بوده نشان دهد. اسحاقی این کار را انجام داد و در ادامه گفت: «من همیشه دم پنجره می‌ایستادم تا ببینم غذا چیست، چون نزدیک آشپزخانه بود.»

اسحاقی در ادامه درباره ویژگی‌های ساختمان و محل استقرار زندانیان از جمله زندانیان عادی توضیح داد. وی در پاسخ به این سؤال که آیا محل نگهداری زندانیان عادی نام خاصی داشت یا نه؟ گفت: نمی‌دانم.

اسحاقی در ادامه درباره زمان پیش از شروع اعدام‌های سال ۶۷ صحبت کرد که مسؤولان زندان گوهردشت آمدند و به آن‌ها گفتند که به‌دلیل مشکل فاضلاب باید آنان را به بند دیگری منتقل کنند: «فاضلاب بند مشکلی نداشت. نه می‌گرفت نه آب کم بود. ... اما مدت کمی قبل از آن جمهوری اسلامی قطع‌نامه را پذیرفته بود و من شخصا احساس خوبی نداشتم چون قبلا هم باز رندانی‌ها را جداسازی کرده بودند.»

اسحاقی به فعل و انفعالاتی از دیگر زندان‌ها هم اشاره کرد و گفت که دائی‌اش را که همسن و سال او بوده، از زندان دیگری به گوهردشت منتقل کرده‌اند.

محسن اسحاقی گفت که طرح جابه‌جا کردن با اعتراض زندانیان روبه‌رو شده است: «بعضی گفتند که ظرف غذا را تحویل نگیریم. اعتراض به این بود که نمی‌خواستند با زندانیان عادی یکجا باشند. ...»

محسن اسحاقی در ادامه به زمینه‌سازی‌های دیگر برای شروع اعدام‌ها اشاره کرد، از جمله یک نماز جمعه به امامت علی خامنه‌ای. محسن اسحاقی گفت: «من پای تلویزیون بودم و زنده می‌دیدم. خامنه‌ای گفت در برخی زندان‌ها گروهکی‌ها شورش کرده‌اند و حتی زندان را آتش زده‌اند. ... این خاطره من بود که می‌خواستم تعریف کنم. به دوستم گفتم همه ما را می‌کشند.»

اسحاقی در ادامه شهادت خود از مواجهه با ناصریان (نام مستعار محمد مقیسه) گفت و این‌که او آنان را «منافق خبیث» یا «سگ منافق» خطاب می‌کرد. اسحاقی گفت زندانیان معترض به حضور در بند جهاد را با چشم‌بند به یک فرعی (روی نقشه نشان داد - فرعی چهار روی نقشه) منتقل کردند. او تعداد این زندانیان را ۶۱ یا ۶۲ زندانی اعلام کرد. اسحاقی گفت که پس از ورود به این فرعی حدود ۴۰ نفر را همراه با او در طبقه بالا مستقر می‌کنند و ۲۰ و چند نفر دیگر را در طبقه پائین: مجید از طبقه پائین داد زد که علی‌اصغر کجائی؟ این دو که لازم نیست نام خانوادگی‌شان را بگویم (در ایران زندگی می‌کنند و زندگی آرامی دارند) خیلی با هم صمیمی بودند و من از همین فهمیدم که بقیه ما را پائین مستقر کردند. از این زمان ما دیگر روزنامه و تلویزیون و ... نداشتیم.»

دادستان درباره زمان این تغییر و تحولات پرسید و محسن اسحاقی درباره زمان حدودی وقوع این اتفاقات توضیحاتی ارائه داد. او گفت فردای روز استقرار در این فرعی وقتی صبح درخواست غذا کردند برایشان نان و یک بسته انجیر

پاک شده آوردند: «ما از فروشگاه زندان انجیر می‌خریدیم و خودمان پاک می‌کردیم. این بسته انجیر اما پاک شده بود و روی آن نوشته بود بند پنج. همین‌طور یک سری بسته سیگار ... خب اولین سوالی که پیش می‌آید این است که صاحبان این‌ها کجا هستند؟ بعدتر داود لشکری آمد دنبال ما. چیزی که از او یادمان است این است که می‌گفت «پسر» چشم‌بند بزن! گفت پسر چشم‌بند بزن بیا بیرون. من و بقیه رفتیم بیرون. فکر می‌کنم بقیه زندانی‌ها را هم از طبقه پائین آوردند بیرون. بر اساس صداهائی که می‌شنیدیم. فضای غربی بود. پاسدارهائی بودند که من تا آن زمان ندیده بودم‌شان. رفت‌وآمد زیاد بود. سروصدائی نبود اما تحرکات زیاد بود...»

در ادامه محسن اسحاقی از مواجهه خود با هیات مرگ گفت: «ناصریان (نام مستعار محمد مقیسه) من را برد روی یک صندلی چوبی نشاند و گفت چشم‌بندت را بردار! چشم‌بند را که برداشتم هیات را در مقابل دیدم و نیری، اشراقی و پورمحمدی را شناختم. نیری را آن زمان شاید همه مردم ایران می‌شناختند که کمتر از مرگ حکم نمی‌داد. به بیان «خارجی» فرشته مرگ را من آن‌جا دیدم. از من نام و مشخصاتم را پرسیدند و اتهام که آسان نبود گفتن هواداری از «منافقین». نیری از من پرسید اتهام چیست و من گفتم هواداری از منافقین. پرسید افراد دیگری هم از خانواده‌ات زندانی‌اند؟ من گفتم که بله، برادرهای من این‌جا هستند و دائی‌ام در زندان اوین. بعد پرسید که کسی از افراد خانواده‌ات «معدوم» شده؟ معدوم اصطلاحی بود که این‌ها از جمله عباسی (حمید نوری) به کار می‌بردند...»

محسن اسحاقی در ادامه گفت که وقتی از اتاق هیات مرگ خارج شد، پاسدار مسن (پیری) او را تحویل گرفت و گفت چشم‌هایت را باز کن آقا جان! او گفت: «بی‌سابقه بود شنیدن این جمله. پاسدارها یا می‌گفتند چشم‌بند بزن یا چشم‌بندت را بردار. این‌که او گفت چشم‌هایت را باز کن مثل این بود که ما در فارسی می‌گوئیم حواست باشد! بعد این پاسدار من را برد به یک اتاق تاریک‌روشنی که پنج شش نفر دیگر هم آن‌جا بودند از جمله آن «مجید» دوست «علی‌اصغر» که قبلاً اسمش را بردم. این‌جا مطمئن شدم که بچه‌های طبقه پائین را هم با ما آورده‌اند. به من قلم و کاغذ داد و گفت چشم‌بندت را بردار! من چشم‌بندم را برداشتم و آن زندانی‌های دیگر هم چشم‌بند نداشتند. کاغذ را نوشتم و برگشتم به راهروی مرگ. آن‌جا مهدی، برادرم را دیدم که نشسته. گفتم تو این‌جا چه می‌کنی؟ گفت که آمده‌اند صدایش کرده‌اند. به او هشدار دادم که حواست جمع باشد. می‌دانستم که او مشکلی با نوشتن آن کاغذ ندارد...»

محسن اسحاقی در ادامه درباره نوشتن کاغذ مورد نظر هیات مرگ توضیحاتی داد و گفت که علاوه بر این، ضابطه دادستانی (تهران) برای آزادی، مصاحبه بود که حالا ممکن بود با کسی انجام نشود. اسحاقی در ادامه درباره حضورش در راهروی مرگ توضیح داد و این‌که چگونه از زیر چشم‌بند می‌دید است و اساساً چگونه زندانیان راهی پیدا می‌کردند برای این‌که از زیر چشم‌بند ببینند: «من تنها مدتی که از زیر چشم‌بند نمی‌دیدم سه روز اول بازداشت در اوین بود که یک چشم‌بند برزنتی زده بودند برایم و کل دایره چشم را گرفته بود و حتی چشم را زخم کرده بود.»

محسن اسحاقی در بخش مربوط به مواجهه با هیات مرگ گفت که تا پیش از این مواجهه با دوستانش شوخی می‌کرده و بغض و گریه‌اش در دادگاه هم برای دوستانش بود. او گفت که خودش ترسی از مرگ نداشته و این را «آقای عباسی» (حمید نوری) و دوستانش خیلی خوب می‌دانند. او از ویژگی‌های مکانی راهروی مرگ صحبت کرد و دیده‌هایش را شرح داد.

محسن اسحاقی توضیح داد که او را به بند ملی‌کش‌ها بردند. ملی‌کش زندانیانی بودند که حکم آن‌ها تمام شده بود، اما در زندان می‌ماندند تا به جمهوری اسلامی باور پیدا کنند.

محسن اسحاقی توضیح داد: این‌ها قبل از شروع اعدام‌ها بود.

دادستان پرسید: چند نفر باقی مانده بودند؟

اسحاقی گفت: چیزی حدود ۱۶۰ نفر.

دادستان پرسید: اسامی که در «لیست ب» می‌بیند در بند جهاد با او بودند؟

اسحاقی به مهدی برجسته اشاره کرد که بعد از اعدام‌ها به بند جهاد پیش آن‌ها منتقل شد.

زندانیان دیگری را هم نام برد از جمله همایون کاویانی، مهدی اسحاقی (برادرش)، شماره ۷ خودش و گفت مجید جمشیدیات را مطمئن نیست. او توضیح داد قبل از این‌که پیش هیات مرگ برود تنها کسی که می‌شناسد در بند جهاد با او بود، مهدی اسحاقی، یعنی برادرش بود.

دادستان از محسن اسحاقی خواست درباره سمت‌های ناصرین و حمید نوری (عباسی) توضیح دهد.

مهدی اسحاقی گفت: ناصرین سر بازپرس شعبه سه بازپرسی زندان اوین بود که همه او را از قتل‌حصار می‌شناختند چون از زندانیان مصاحبه می‌گرفت و سمت دادیاری را هم داشت. او توضیح داد دادیاری که اگر زندانیان مشکلی داشتند تا بتوانند با او مطرح کنند حمید عباسی (نوری) بود و داود لشکری خودش را به‌عنوان رئیس زندان معرفی کرده بود. اسحاقی گفت در بند آن‌ها کمتر با ناصرین برخورد داشتند، بیش‌تر ارتباطی که او دیده با حمید عباسی (نوری) دادیار گوهردشت بود. اسحاقی گفت اسامی دیگر از مسئولان زندان را شنیده مثل فردی به‌نام «مرتضوی» اما هیچ‌وقت آن‌ها را ندیده است.

رئیس دادگاه از اسحاقی خواست درباره حمید عباسی (نوری) که با او مستقیماً ملاقات داشته با دقت بیش‌تری توضیح دهد.

اسحاقی توضیح داد در بین زندانیان او را به‌عنوان دادیار ناظر زندان می‌شناختند چون در بند جهاد، حمید نوری نزد زندانیان رفته بود و به آن‌ها گفته بود مسئول این بند است و اگر کاری داشتند به او مراجعه کنند.

اسحاقی گفت تا جایی که اطلاع دارد امور قضائی زندان دست حمید عباسی (نوری) بود و توضیح داد قرار شده بود بیش‌تر مسئول بند با او در تماس باشد تا این‌که زندانیان شخصی با او تماس بگیرند.

به‌گفته اسحاقی حمید نوری هر شب آمار تمام زندانیان بند را می‌گرفت و سرشماری می‌کرد. او می‌گوید دو سه بار مستقیم حمید نوری را در بند بدون چشم‌پند دیده است، چون زمانی که برای سرشماری می‌آمدند زندانیان باید به اتاق‌شان می‌رفتند و نیازی نبود چشم‌پند بزنند. اسحاقی همچنین گفت در راهروی مرگ و زندان اوین هم حمید نوری را دیده است، چون او در زندان اوین در بخش تکنیسین کار می‌کرد. او گفت سال ۱۳۷۰ شمسی نوری را در زندان اوین دیده چون دفتر کار نوری بالای مکانی بود که او کار می‌کرد و بارها نوری را دیده است که به اتاق وزارت اطلاعات در زندان اوین رفت و آمد داشته است.

دادستان: آیا برخورد مستقیمی با نوری داشتید؟

اسحاقی: سال ۱۳۶۶ ظاهراً خانواده‌ام درخواست عفو کرده بودند و حمید نوری از من سوال و جواب کرد و چند بار هم به خاطر ورزش‌های دسته جمعی تنبیه شده بودم که یکی دو بار را اسامی آن‌ها را می‌خواند و تعهد می‌گرفت که دیگر حق ورزش دسته‌جمعی نداریم. حمید نوری در ضرب و شتم زندانیان در «اتاق گاز» نقش داشته است.

دادستان پرسید: آیا همه این‌ها را دیده است یا از کسی شنیده است؟

اسحاقی: خود او آن‌جا بود و دیده، سال ۱۳۶۵.

اسحاقی توضیح داد: وقتی در زندان اوین یکی از آشناهای آن‌ها واسطه شده بود تا او و برادرش آزاد شوند، به همین دلیل او را به دفتر دادیار بردند، نوری سوال‌های فرمایشی از او پرسید، مثل این‌که بیرون بروی چکار می‌کنی یا آیا جمهوری اسلامی را قبول داری؟

دادستان: ملاقات‌هایی که با حمید نوری در گوهردشت و اوین داشته آیا با چشم‌بند بوده یا نه؟
اسحاقی: زمانی که داخل بند بود چشم‌بند نداشت، اما غیر از آن چشم‌بند داشت، اما می‌توانستند تنظیم‌اش کنند و چیزهایی را ببینند.

دادستان درباره برادر دیگر محسن اسحاقی، منوچهر پرسید و او توضیح داد که منوچهر هم در گوهردشت همراه آن‌ها بود. اسحاقی در پاسخ به پرسش دادستان که پرسید زندانیان را چگونه اعدام کردند گفت نمی‌داند اما شنیده که آن‌ها را «دار» زده‌اند.

دادستان از اسحاقی پرسید چگونه فهمید در سویدن تحقیقات درباره حمید نوری آغاز شده است و اسحاقی گفت دقیقاً یاش نیست، اما وکیلی با او تماس گرفته و آیا مایل است در رابطه ما فلانی (نوری) شهادت بدهد؟ بعد از آن یک پولیس سویدی که قادر به فارسی صحبت کردن بود با او تماس گرفت. اسحاقی می‌گوید اولین بار خبر بازداشت حمید نوری را در رادیو فردا خوانده است.

دادستان: آیا عکس او را دیده‌اید؟

محسن اسحاقی: بله یک عکس زاویه‌دار از صورت او بود.

دادستان: عکس را دیدی چه حسی داشتی؟

محسن اسحاقی: همسر من آلمانی است، صدایش کردم گفتم بیا این را گرفته‌اند. گفت او را می‌شناسی؟ گفتم نه تنها می‌شناسم بلکه لب‌خندهایش همیشه یادم هست، برعکس ناصر یان که خیلی خشن بود ایشان گاهی لب‌خند هم می‌زد.

دادستان: وقتی عکس‌ها را دیدی شناختی که او عباسی است؟

محسن اسحاقی چنین توضیح داد: «من عباسی را بارها دیدم، حتی در خیابان هم دیدم. سال ۱۳۷۸ تظاهرات دانشجویی در ایران بود، من یک کارخانه کوچک بیرون از تهران داشتم، فضای امنیتی طوری بد شده بود که کارت‌های شناسایی مردم را کنترل می‌کردند. زمانی که به سر کار می‌رفتم تقریباً هر روز به این تظاهرات برخورد می‌کردم ولی خودم را درگیر نمی‌کردم، دلش هم این بود قبل از آزادی از ما تعهد گرفته بودند هرگونه تماسی با مجاهدین و اپوزیسیون منجر به اعدام خواهد شد. برای همین اجتناب می‌کردم قاطی آن‌ها نروم. یکی از هم دوره‌ای‌های زندان که او هم ۱۰ سال زندان بود و با هم دوستی خوبی داشتیم، آخرین روز این جنبش دانشجویی به من گفت بیا ما هم برویم. به او گفتم ما را بگیرند می‌کشند. گفت بیا برویم ما هم یک سهمی داشته باشیم. سن ما از دانشجویها بیشتر بود، تظاهرات در سال‌های ۵۸-۵۹ رفته بودیم و تجربه‌مان از آن‌ها بیشتر بود، سعی کردیم خودمان را به جلوی جمعیت برسانیم که سهم بیشتری داشته باشیم. دانشجو با پلاکارد به دست می‌خواستند به سمت رادیو و تلویزیون بروند، ما به جلو رسیدیم و چند نفر فریاد می‌زدند که به سمت دانشگاه تهران بروید. هم من و دوستانم افرادی که جلو بودند و می‌گفتند به سمت دانشگاه بروید را دیدیم، یکی حمید عباسی (نوری) بود و دیگری مجید قدوسی، و همین باعث شد دانشجویها را سرکوب کنند. این‌ها تظاهرکننده‌ها را به سمت قتل‌گاه بردند. جمهوری اسلامی به این‌ها می‌گوید سربازان گمنام امام زمان.»

دادستان: شما عباسی را دیدید آن زمان؟

اسحاقی: بله من و دوستانم عباسی (نوری) را دیدیم و بلافاصله رفتیم خانه.

دادستان: فاصله شما چه‌قدر بود؟

اسحاقی: نمی‌دانم، می‌توانستم او را دقیق ببینم.

دادستان: شما کی فهمیدید حمید عباسی همان حمید نوری است؟

اسحاقی: همان زمان که اولین بار این خبر را در رادیو فردا شنیدم.

دادستان: این اولین باری بود که اسم نوری را شنیدید؟

اسحاقی: بله. وقتی با برادرم مهدی صحبت کردم گفت می‌دانست نام او نوری است.

دادستان: به‌خاطر نمی‌آورید قبلاً نام «نوری» را شنیده باشید؟

اسحاقی: تا پارسال ۳۰ سال است سعی کردم این مسائل را فراموش کنم. من ایران را فراموش کردم و ایران نمی‌روم. می‌خواستم همه چیز را فراموش کنم، اما زمانی که به اداره پولیس سویدن آمدم که ایشان هم نبودند متأسفانه، یک صندوقچه قدیمی در ذهن من باز شد که سعی می‌کنم همه چیز را کم‌کم ببینم دوباره. من در آن جلسه می‌خندیدم برایم زیاد جدی نبود ابتدا.

دادستان: وقتی شما برای بازجویی پولیس رفتید این عکس را به شما نشان دادند، یادتان می‌آید؟ دادستان عکسی نشان داد و از محسن اسحاقی خواست یک‌تیکه آن‌ها را اسم ببرد.

اسحاقی: منوچهر اسحاقی برادرم، حسین ملکی، بیژن چلچله، محسن زادشیر و بقیه را هم نمی‌شناسم.

دادستان: کسی که کاپشن سبز به تن دارد را می‌شناسی؟

اسحاقی: نه

پس از آن وکیل مدافع شاهدین و شاکی‌ها از محسن اسحاقی سوالاتش را آغاز کرد. وکیل از اسحاقی پرسید چه زمانی در اداره پولیس حضور پیدا کرده، اسحاقی توضیح داد سپتامبر سال ۲۰۲۰ بود و نمی‌دانسته که موضوع یک بازجویی طولانی است و فکر می‌کرد فقط برای احراز هویت حمید عباسی آن‌جا رفته است.

وکیل مدافع پرسید چرا در بازجویی پولیس از دیدن حمید نوری در تظاهرات دانشجویان در سال ۷۸ چیزی نگفته و اسحاقی گفت یادش نبود و صحبت این موضوع پیش نیامد.

وکیل مدافع شاهدین درباره تاریخ‌ها پرسید و محسن اسحاقی توضیح داد برایش سخت است تاریخ‌ها را دقیق بگوید.

وکیل مدافع پرسید آیا می‌دانی دقیقاً چند دقیقه در دادگاه نزد هیأت مرگ بودی؟ و اسحاقی گفت نهایتاً ۵ تا ۱۰ دقیقه. سپس وکیل مدافع از اسحاقی خواست درباره احساسش وقتی پیش هیأت مرگ بگوید، چون گفته بود سیگار آخرش را کشیده است. اسحاقی خواست چند دقیقه تمرکز کند تا توضیح بدهد و رئیس دادگاه تأکید کرد هرچقدر زمان نیاز داشته باشد دارد.

محسن اسحاقی چنین توضیح داد: «از چند روز قبل من این باور را داشتم که جمهوری اسلامی قصد دارد ما را سر به نیست کند، شکی نداشتم. آن روز موقعی که پشت اتاق در راهرو نشسته بودیم، حدسم خیلی بیش‌تر شد، وقتی داخل اتاق رفتم و روبه‌روی نیری که نشستم باورم قطعی شد آن‌ها می‌خواهند من و امثال من را بکشند. باور کنید (بغض می‌کند) وقتی با دوستانم کاغذ می‌نوشتیم آن موقع هم می‌خندیدم، خنده‌ام نه به‌خاطر این بود که مضحک می‌دیدم، به خاطر این‌که این‌ها بالاخره سر وقت ما آمدند و هم‌زمان مغزم می‌گفت اگر می‌توانی دو خط بنویسی و همچنان بمانی، چرا ننویسی؟» وکیل مدافع: بعد از این فضای بندها چگونه بود؟

محسن اسحاقی: یکی دو هفته بعدش سکوت غمناکی بین ما حاکم بود. تمام سال‌هایی که قبل از اعدام‌ها بود حتی در هوای زیر ۲۰ درجه در اوین ورزش می‌کردیم، اما دیگر فقط قدم می‌زدیم و کسی حوصله ورزش نداشت. (اسحاقی غمگین شده و گریه می‌کند) ما نمی‌دانستیم کی مانده و کی نمانده، نه روزنامه داشتیم و نه تلویزیون و ملاقات هم نداشتیم. بخش بزرگ ناراحتی ما این بود که خانواده‌های ما نمی‌دانستند ما زنده هستیم. من سال ۶۱ دستگیر شدم، ولی منوچهر و دو تن دیگر از اعضای خانواده‌ام یک سال زودتر دستگیر شدند و یادم نمی‌رود وقتی مادرم هر روز می‌رفت

مقابل اوین و سراغ آن‌ها را می‌گرفت. ۱۱ سال مادر من یا رفته خاوران یا بهشت زهرا یا رفته دم در زندان به خاطر بچه‌هایش و هر روز ناامیدتر به خانه برگشت.

وکیل مدافع از اسحاقی خواست بیش‌تر از این توضیح ندهد تا یادآوری این خاطرات بیش‌تر او را آزار ندهد. وکیل مدافع: او و دیگر شاکی‌ها بدترین چیزها را تجربه کرده‌اند، دوستان شما اعدام شدند و شما مجبورید با این موضوع زندگی کنید. چگونه توانستی زندگی را ادامه بدهی، آیا تحت درمان هستی و با مشاور در تماس هستی؟ اسحاقی: وقتی برادرم به آلمان آمد چند سالی پیش روان‌شناس می‌رفت. او هامبورگ زندگی می‌کرد من مونیخ. باید از آقای عباسی پرسید چه‌طور ۲۲ نفر را به یک سلول انفرادی کوچک ۱ متر در ۴ متر جا می‌دادند و ... وکیل مدافع: کابوس داری؟

اسحاقی: بروید از همسر آلمانی من بپرسید. من همیشه سعی می‌کنم این فکرها را کنار بگذارم، همین الان که از من سؤال و جواب می‌کنید من دستم می‌لرزد. در آلمان هر اداره‌ای می‌روم که راهروی سفید دارد و می‌گویند صبر کن تحمل ندارم بیرون می‌روم.

در بخش پایانی روز چهاردهم دادگاه، دانیل مارکوس، وکیل مدافع حمید نوری پرسش‌های خود از محسن اسحاقی را آغاز کرد. وکیل حمید نوری پرسید از روزی که دادگاه تشکیل شده آیا به صحبت‌ها گوش داده است و چیزی شنیده است از افراد دیگر؟ اسحاقی گفت نه، جز اخباری که به فارسی در رادیو فردا پخش می‌شود. وکیل مدافع نوری: «وقتی به گوهردشت آمدی چه زمانی حمید نوری را دیدی؟» اسحاقی: اواخر سال ۱۳۶۴ بود.

وکیل نوری درباره فردی به نام مرتضوی پرسید که اسحاقی در صحبت‌هایش گفته بود و اسحاقی توضیح داد هیچ‌وقت او را ندیده، فقط شنیده که مرتضوی رئیس زندان است.

وکیل نوری: افراد دیگری که در دادگاه پیش از اسحاقی شهادت داده‌اند، از جمله ایرج مصداقی و همایون کاویانی گفته‌اند اولین بار حمید نوری را سال ۱۳۶۶ دیده‌اند، ولی تو گفتی سال ۱۳۶۴، آیا توضیحی داری؟ اسحاقی: ابتدا گفت نه، بعد توضیح داد که ظاهراً تاریخ ورود آن‌ها به گوهردشت با تاریخ دیدن نوری قاطی شده است. اسحاقی توضیح داد می‌تواند با اطمینان بگوید از سال ۶۵ در جریان ورزش‌های دسته‌جمعی حمید نوری را دیده است. وکیل مدافع نوری سؤالاتی درباره ورزش دسته‌جمعی و فرستادن زندانیان به‌منظور تنبیه به سلول انفرادی و اتاق گاز پرسید و ...

اسحاقی توضیح داد سه چهار بار تنبیه شده و به اتاق گاز انداخته شده است.

وکیل حمید نوری: آیا محسن اسحاقی خودش دیده است که نوری زندانیان را کتک بزند؟

اسحاقی این موضوع را تأیید کرد.

وکیل مدافع نوری به بخشی از صحبت‌های محسن اسحاقی استناد کرد که به گفته او با صحبت‌های اولیه او در بازجویی پولیس تناقض دارد. وکیل نوری همچنین در مورد لباسی که نوری به تن داشته از اسحاقی پرسید و او گفت معمولاً پیراهن و شلوار داشت یا یک کت خاکستری می‌پوشید با یک ته ریش کوتاه.

وکیل مدافع حمید نوری پرسش‌های متعددی درباره این‌که چه زمانی متوجه شده نام اصلی حمید عباسی، حمید نوری است طرح کرد و اسحاقی توضیح داد که برادرش مهدی این موضوع را می‌دانسته و ظاهراً برادرش در این مورد به او گفته بود، اما او چنین چیزی را به یاد ندارد: «خمینی مرده و مرتب در رادیو شعری خوانده می‌شد، مهدی برادرم آن را مسخره می‌کرد. یکی از هم اتاقی‌های ما به اسم محمد رفت در اتاق را زد و گفت این به امام توهین می‌کند، بلافاصله

مهدی را از بند بیرون بردند و چند ساعت بعد برگشت با سر و صورت قرمز. گفتم چی شد؟ گفت من را بردند دادیاری و تا توانستند من را زدند و آویزان کردند، از پنجره آویزان کرده بودند. بعد رفتیم حیاط برای بازی کردن، آمدند اسم او را خواندند و برای چند ماه به انفرادی بردند. گفت موقع ضرب و شتم کارت نوری از جیبش افتاده و دیدم که اسمش «نوری» است. او می‌گوید این موضوع را به من گفته است، اما من یاد نمی‌آید.»

چهاردهمین جلسه دادگاه حمید نوری با پایان شهادت سیامک نادری و محسن اسحاقی به‌عنوان شاکی و شاهد به پایان رسید.

پروفسور جفری رابرتسون، حقوق‌دان برجسته بریتانیایی و قاضی دادگاه بین‌المللی برای سیرالئون درباره کشتار ۱۹۸۸ ایران، گفته است: «من در رابطه با کشتار سال ۸۸ تحقیقاتی کردم و با بازماندگان و شاهدانش ملاقات کردم. هزاران نفر از افراد سازمان مجاهدین در مقابل هیات مرگ قرار گرفتند وقتی که گفتند سر موضع هستند بدون هیچ دادرسی اعدام شدند. یکی از اعضای آن ابراهیم رئیسی بود که یک فتوا را اجرا می‌کرد و آن‌ها می‌دانستند در راهرو مرگ چه اتفاقی می‌افتد. این وحشی‌گری، بالاترین وحشی‌گری بود. به‌لحاظ قانونی این جنایت بود. اگر یک جنایت مشخص باشد یعنی نسل‌کشی، یک کنوانسیون است که کشورها از جمله ایالات متحده را ملزم به پیگیری این نسل‌کشی می‌کند.»

رابرتسون می‌گوید: «دادگاه بین‌المللی هم می‌تواند نسل‌کشی را مورد بررسی قرار بدهد. باید یک قطع‌نامه از طرف شورای امنیت صادر بشود تا دادگاه بین‌المللی آن را مورد بررسی قرار بدهد. این نسل‌کشی به‌دلیل اعتقاد افراد بوده است.»

وی ادامه می‌دهد: «خمینی اعتقادات بنیادگرایانه و مخالف با مجاهدین داشت بنابراین یک دلیل مذهبی وجود داشت که بر اساس آن قتل‌عام صورت گرفت. ما با یک حکومتی مواجه هستیم که بر اساس مذهب حکم مرگ مجاهدین را صادر کرده و این حکم ولی‌فقیه توسط رئیسی و اعضای هیات مرگ پذیرفته شد. منتظری آن‌ها را از کشتار منع کرد اما آن‌ها بر اساس فتوای خمینی به جنایت خود ادامه دادند.»

او در پایان می‌گوید: «این یک وحشی‌گری است که اتفاق افتاده، کشتار به‌خاطر اعتقادات مذهبی صورت گرفته و از نظر من هیچ شکی وجود ندارد که اعضای هیات مرگ و رئیسی و سایر عاملان این جنایت باید به محاکمه کشیده شوند. کنوانسیون بین‌المللی با تعبیر نسل‌کشی موافق است و باید علیه عاملان آن اقدام کرد و یکی از آن‌ها رئیس‌جمهوری رژیم است.»

در این دادگاه ۳۵ شاکی و ۲۵ شاهد که همه از خانواده‌های قربانیان کشتار ۶۷ یا جان‌بدربردگان هستند، روایت‌های خود را تعریف می‌کنند.

جلسه بعد دادگاه حمید نوری قرار است سه‌شنبه ۲۳ شهریور برگزار شود. شاهد جلسه پانزدهم رمضان فتحی خواهد بود.